

حقیقت ایمان

از منظر ملا صدرا و علامه طباطبایی*

حجت الاسلام و المسلمین غلامرضا فیاضی**

چکیده

ایمان، در حقیقت یکی از دو فصل ممیز انسان است و انسان با بهره‌مندی از ایمان و علم به مراتب عالیة کمال می‌رسد. از این رو شناخت «حقیقت ایمان» برای بشر ضروری و مفید است. این مقاله بر آن است که حقیقت ایمان را از دیدگاه دو فیلسوف عالم تشیع یعنی صدرالمتألهین شیرازی و علامه طباطبایی بررسی کند و نظر این دو فیلسوف شرق را در این خصوص جویا شود. با مراجعه به کتاب‌های این دو فیلسوف الهی روشن می‌شود که ملا صدرا «حقیقت ایمان» را علم تصدیقی منطقی می‌داند؛ در حالی که علامه طباطبایی، آن را برتر از علم تصدیقی دانسته، بلکه علم تصدیق منطقی را شرط تحقق ایمان می‌داند نه خود ایمان.

واژگان کلیدی: ایمان، حقیقت ایمان، تصدیق منطقی، عقد دوم قلب، اعتقاد، علم تصدیقی، بینش و گرایش.

* تاریخ دریافت: ۸۳/۶/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۸۳/۷/۲۷

** دانشیار و عضو هیأت علمی مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی (ره).
Email: fayyazi@utq.ac.ir

مقدمه

انسان، نوعی حیوان است که با سایر هم‌نوعان خود مشترکات بسیاری دارد؛ ولی وجود او در همین مشترکات خلاصه نمی‌شود، بلکه سلسله تفاوت‌هایی وجود دارد که باعث امتیاز انسان از سایر حیوانات گردیده، به او مزیت می‌بخشد و او را بی‌رقیب و بی‌همتا می‌سازد. تفاوت عمده و اساسی انسان با دیگر جانداران که ملاک «انسانیت» اوست در بینش‌ها و گرایش‌هاست. جانداران عموماً از این مزیت بهره‌مندند که خود و جهان خارج از خود را درک می‌کنند و به آن‌ها آگاهند و در پرتو همین آگاهی‌ها و شناخت‌ها برای رسیدن به مطلوب‌های خود تلاش می‌کنند؛ لکن تفاوت انسان از سایر جانداران در این جهت در دو چیز است: یکی در وسعت و گستردگی آگاهی‌ها و شناخت‌های اوست، و دیگری در تعالی سطح خواسته‌ها و مطلوب‌های او؛ زیرا آگاهی حیوان از جهان اولاً تنها به وسیله حواس ظاهر است؛ لذا این آگاهی سطحی و ظاهری است؛ ثانیاً: فردی و جزئی است و از کلیت و عمومیت برخوردار نیست؛ ثالثاً: منطقه‌ای است یعنی به محیط زیست حیوان محدود است و به خارج از محیط زیست او راه پیدا نمی‌کند. رابعاً: حالی است یعنی از گذشته و آینده بریده است. حیوان نه از تاریخ خود یا جهان آگاه است و نه دربارهٔ آینده می‌اندیشد و نه تلاشش به آینده تعلق دارد؛ لذا آگاهی حیوان هرگز از چهارچوب ظواهر، فردیت و جزئیت، محیط زیست و زمان حال خارج نمی‌گردد، بلکه در همین محدوده زندانی است.

سطح خواسته‌ها و مطلوب‌های حیوان نیز مانند شعاع شناخت و آگاهی‌اش از جهان به محدوده‌ای خاص خلاصه می‌شود، چرا که اولاً: مادی است و از حدود خوردن، آشامیدن، خوابیدن، بازی کردن، خانه و لانه گرفتن و از جنس مخالف استفاده کردن بالاتر نمی‌رود؛ طبعاً برای حیوان ارزش اخلاقی و خواسته‌ها و مطلوب‌های معنوی مطرح نیست؛ ثانیاً: شخصی و فردی است، یعنی مربوط به خود و حداکثر به جفت و فرزندش مربوط است؛ ثالثاً: منطقه‌ای است و مربوط به محیط زیست اوست؛ رابعاً: حالی است و به زمان حال تعلق دارد؛ یعنی همان محدودیت‌ها که در بعد ادراکی و آگاهی حیوانی وجود داشت در بعد خواهش‌ها و گرایش‌هایش نیز وجود دارد و از این نظر نیز در

محدوده خاصی زندانی است.

اما قلمرو انسان، چه در ناحیه آگاهی‌ها و بینش‌ها و چه در ناحیه خواسته‌ها و مطلوب‌ها بسی وسیع‌تر و گسترده‌تر و متعالی‌تر است؛ زیرا آگاهی انسان از ظواهر اشیا و پدیده‌ها عبور می‌کند و تا درون ذات و ماهیت آن‌ها و روابط و وابستگی‌های آن‌ها و ضرورت‌های حاکم بر آن‌ها نفوذ می‌نماید و از نظر خواسته‌ها و مطلوب‌ها نیز در سطح والایی قرار دارد؛ زیرا انسان موجودی است ارزشجو، آرمان‌خواه و کمال‌مطلوب خواه؛ آرمان‌های او الزاماً مادی و از نوع سود نیست، آرمان‌هایی که به خود و همسر و فرزندانش اختصاص ندارد، عام و فراگیرنده همه بشر است به محیط و منطقه خاصی و یا به قطعه‌ای خاص از زمان محدود نمی‌گردد (مطهری، ۱۳۵۷ ش، ص ۱۰).

به هر حال گرایش‌های والا و معنوی و فوق حیوانی انسان، آن‌گاه که پایه و زیر بنای اعتقادی و فکری پیدا کند نام «ایمان» به خود می‌گیرد. حاصل این نکته آن است که تفاوت عمده و اساسی انسان از سایر جانداران، که ملاک انسانیت اوست، «علم» و «ایمان» است. پس آن‌چه انسان را از سایر حیوانات جدا می‌سازد، بینش‌ها و گرایش‌ها و به تعبیر دیگر علم و ایمان اوست. همین مبناست که باید این فصل ممیز انسان از حیوان یعنی ایمان شناخته شود.

۲- نکته قابل ذکر دیگر در مقدمه این مقاله آن است که فرقه‌های مختلف اسلامی در باب حقیقت ایمان به طور گوناگون اظهار نظر کرده‌اند. خوارج عقیده داشتند که ایمان صرفاً عقیده قلبی نیست، بلکه حقیقت آن را عمل تشکیل می‌دهد؛ لذا انسان با داشتن عقیده قلبی اگر مرتکب گناه کبیره‌ای بشود کافر است و در آتش جهنم جاودان خواهد بود (شهرستانی، ۱۳۹۵ ق، ج ۱، ص ۱۱۴ و ۱۲۲). مرجئه در مقابل خوارج معتقد بودند که ایمان صرف اعتقاد قلبی است و ارتکاب گناه آسیبی به آن نمی‌رساند؛ چنان که می‌گفتند: «لا تضرّ مع الايمان معصية كما لا تنفع مع الكفر طاعة؛ نه ایمان از معصیت ضرری می‌بیند و نه کفر از طاعت نفعی می‌برد» (همان، ص ۱۳۹).

شیعه به تبعیت از ائمه اطهار معتقد است که ایمان مرکب از سه امر است: اقرار زبانی، عمل ارکانی، و اعتقاد قلبی که این هر سه در تحقق ایمان دخیلند؛ چنان که حضرت رضا (ع) فرمود: «ان الايمان هو

التصديق بالقلب و الاقرار باللسان، و العمل بالأركان».

آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد آن است که منظور از تصدیق قلبی که در این روایت و روایات مشابه آن آمده است، چیست؟ صدر المتألهین می‌گوید که منظور از تصدیق قلبی، همان تصدیق منطقی است و علامه طباطبایی معتقد است، تصدیقی که در تعریف ایمان به کار رفته بالاتر از تصدیق منطقی است. بر این اساس، مطالب مقاله تحت عناوین ذیل مورد بررسی قرار گرفته است:

۱- حقیقت ایمان از منظر ملا صدرا؛

۲- حقیقت ایمان از منظر علامه طباطبایی؛

۳- چند سؤال و پاسخ به آن‌ها؛

۴- ارزیابی مطالب مقاله؛

۵- حاصل و خلاصه مقاله.

حقیقت ایمان از منظر ملا صدرا

مرحوم صدر المتألهین در کتاب اسفار و تفسیرش بارها درباره حقیقت ایمان اظهار نظر فرموده که ذیلاً به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود (ملا صدرا، ۱۳۸۶ ق، ص ۳۵، ۳۵۲ و ۳۵۳).

در کتاب اسفار، ایمان حقیقی را همان علم تصدیقی منطقی می‌داند و در عبارتی پس از بررسی و تعریف حکمت الهی، چنین می‌گوید: «ثم اعلم انّ هذا القسم من الحكمة التي حاولنا الشروع فيه هو أفضل اجزائها و هو الأيمان الحقيقي بالله و آياته و اليوم الاخر ... و هو مشتمل على علمين شريفين: اهدهما العلم بالمبدأ و ثانيهما العلم بالمعاد ...»

بدان که این قسم از حکمت که ما در صدد بررسی آن هستیم، برترین اجزای حکمت است و آن همان ایمان حقیقی به خدا و آیات خدا و روز جزاست ... و ایمان حقیقی مشتمل بر دو علم شریف است: یکی علم به مبدأ و دیگری علم به معاد» (همان، ص ۷).

چنان که ملاحظه می‌کنید ملا صدرا ایمان حقیقی را همان علم تصدیقی به مبدأ و معاد و به

تعبیر دیگر حکمت الهی می‌داند. مرحوم سبزواری نیز در حاشیه اسفار می‌فرماید: «فان الایمان الحقیقی هو التصدیق الیقینی؛ ایمان حقیقی همان تصدیق یقینی است»؛ و این عقیده در تفسیر ایشان روشن‌تر مطرح شده است؛ زیرا ایشان ایمان را به مراتب سه‌گانه تقسیم نموده و ایمان حقیقی را مرتبه سوم آن دانسته است. تقسیم بندی او چنین است:

۱- ایمان تنها اقرار و تصدیق زبانی است؛

۲- ایمان علاوه بر تصدیق زبانی همراه با پذیرش قلبی است (البته بدون علم یقینی حصولی یا شهودی)؛

۳- ایمان همان علم تصدیق یقینی است (یعنی یقین بالمعنی الأخص) و این همان ایمان حقیقی است (همان، ص ۲۵۵). بنابراین، نظر ایشان در باب حقیقت ایمان یا به تعبیر دیگر ایمان حقیقی، همان علم تصدیقی و به تعبیر دیگر تصدیق منطقی است.

تصدیق منطقی

حال که ایشان ایمان را همان تصدیق منطقی معرفی فرموده است، شناخت این تصدیق ضروری می‌نماید. برای پیدایش تصدیق منطقی لازم است که مراحل پنجگانه طی شود. لازمه ورود به مرحله پنجم، تکمیل و شکل‌گیری چهار مرحله نخست است:

۱- تصور طرف اول قضیه (موضوع در قضیه حملیه و مقدم در قضیه شرطیه)؛

۲- تصور طرف دوم قضیه (محمول در حملیه و تالی در شرطیه)؛

۳- تصور نسبت و رابطه قضیه (نسبت اتحادی در حملیه و نسبت اتصالی در متصله و عنادی در

منفصله)؛

۴- تصور ایجاب یا سلب نسبت، یعنی تصور حکم.

البته این چهار مرحله از اقسام تصورند و با تکمیل و شکل‌گیری این چهار مرحله قضیه شکل می‌گیرد؛ ولی باید توجه داشت که هنوز به مرحله تصدیق وارد نشده‌ایم؛ به همین جهت است که

قضیه مشکوک داریم؛ یعنی در مرحله چهارم تازه شک مطرح می‌شود؛ زیرا در سه مرحله نخست، شک یا صدق و کذب معنا ندارد؛ اما در مرحله چهارم چون حکم ایجابی یا سلبی مطرح می‌شود، شک در مطابقت قضیه با واقع حاصل می‌شود.

۵- تصدیق منطقی؛ یعنی فهم مطابقت قضیه با واقع. این تصدیق در واقع حکم به معنای دوم است که روی حکم اول جاری می‌شود؛ یعنی تصدیق حکم اول که همان تصدیق ایجاب یا سلب است؛ پس تصدیق در حقیقت اقرار و اذعان به حکم ایجابی یا سلبی است که در مرحله چهارم بود.

اقسام تصدیق منطقی

با توجه به این که ایشان ایمان را همان تصدیق منطقی می‌داند، باید ببینیم که منظور او کدام قسم از اقسام تصدیق منطقی است؛ زیرا برای تصدیق یقینی منطقی نیز اقسامی است که یقیناً همه آن اقسام مورد نظر ایشان نیست:

۱- یقین؛ یعنی فهم جازم مطابق با واقع ثابت و ریشه دار و یقین بالمعنی الاخص؛

۲- تقلید؛ یعنی فهم جازم مطابق با واقع؛ اما غیر ثابت و ریشه دار؛

۳- جهل مرکب یعنی فهم جازم؛ لکن غیر مطابق با واقع؛

۴- ظن؛ یعنی فهم غیر جازم.

منظور صدر المتألهین از تصدیق یقینی همان قسم اول است که شرط ضروری مقدمات برهانی، و وصف ذاتی و اضطراری نتیجه برهان می‌باشد.

از بیانات فوق روشن شد که:

۱- همیشه مرحله پیدایش قضیه، سابق بر مرتبه پیدایش تصدیق است.

۲- قضیه از نظر مورد، اعم از تصدیق است؛ زیرا هر جا تصدیق هست قضیه نیز حضور دارد؛ ولی

این گونه نیست که هر جا قضیه باشد ضرورتاً تصدیق نیز وجود داشته باشد؛ به دلیل وجود قضایای مشکوک.

۳- قضیه و تصدیق، از نظر ذاتی مباین یکدیگرند؛ زیرا قضیه بما هی قضیه نوعی تصور است (قسم چهارم تصور) البته تصور خاصی است که با اقسام سه گانه تصور پیشین از خود تفاوت اساسی دارد؛ زیرا آن‌ها تصور مفرد بود که حاکی از وجود یا عدم چیزی نبود؛ ولی این تصور، تصور مرکب تام خبری است که حاکی از هست و نیست، می‌باشد.

حقیقت ایمان از منظر علامه طباطبایی

علامه طباطبایی معتقد است که ایمان مرتبه بالاتری از تصدیق منطقی است و به تعبیر دیگر عقد دوم قلب است (عقد اول تصدیق و عقد دوم ایمان است)؛ یعنی ایشان ایمان را مرحله ششم تصدیق می‌داند؛ پس در ماورای مراحل پنجگانه تصدیق، مرحله ششمی هم وجود دارد که مرادف با اذعان، اعتقاد، اعتراف و ایمان می‌باشد؛ و آن عبارت است از بستن دل (عقد القلب) به چیزی که در مرحله تصدیق منطقی فهمیده شده است. از این رو تصدیق منطقی را عقد اول قلب و ایمان را عقد ثانی آن می‌نامند. حاصل این عقیده آن است که:

- ۱- تصدیق منطقی، مرحله‌ای سابق بر ایمان حقیقی است؛
- ۲- تصدیق منطقی، شرط حصول ایمان حقیقی است؛
- ۳- تصدیق منطقی، از نظر حیثیت ذاتی مباین با حیثیت ذاتی ایمان حقیقی است؛ زیرا ایمان کار دل و تصدیق کار عقل است؛
- ۴- تصدیق منطقی از نظر مورد، همان نسبت را با ایمان دارد که قضیه با تصدیق داشت. بر این اساس، هر جا ایمان حقیقی هست، ضرورتاً تصدیق منطقی نیز حضور دارد؛ چرا که تصدیق منطقی شرط پیدایش ایمان حقیقی است؛ ولی این طور نیست که هر جا تصدیق منطقی باشد ضرورتاً ایمان حقیقی نیز وجود داشته باشد. شاهد این مطلب کفر و جهود فراعنه با وجود تصدیق منطقی است که قرآن کریم می‌فرماید: «و جهدوا بها و استیقننها انفسهم ظلماً و جوراً» (نمل، ۱۴).
- ۵- تصدیق منطقی، شرط مقتضی و علت ناقصه ایمان است؛ لذا ایمان در صورتی مؤثر واقع

می‌شود که مانعی از نفاق، استکبار، عصبیت، تقلید و ... در کار نباشد و گرنه کارگر واقع نمی‌شود. به همین جهت ممکن است تصدیق منطقی وجود داشته باشد؛ ولی ایمان نباشد. این جاست که گفته می‌شود ایمان اثر تصدیق منطقی است؛ زیرا میوه فهم تصدیقی یک قضیه، اعتقاد به آن است؛ اگر چه ممکن است مانعی حادث شود یا موجود باشد و جلو این اقتضا و ثمردهی را بگیرد؛ پس می‌توان گفت که ایمان لازمه تصدیق منطقی است؛ یعنی اثر و معلول آن است نه عین آن.

تمایز ایمان و تصدیق منطقی

نمی‌توان ایمان را عین تصدیق منطقی دانست، زیرا این دو از جهاتی با هم فرق دارند:

۱- تصدیق منطقی و علم، محصول قوه علامه یا عقل نظری است، در حالی که ایمان محصول قوه عماله یا عقل عملی است.

۲- ایمان امری اختیاری است، در حالی که تصدیق غیر اختیاری است؛ زیرا انسان می‌تواند ایمان را اختیار کند و می‌تواند با وجود درک حقیقت، از آن سرباز زند و کفر پیشه کند، خود تکلیف به ایمان: «یا ایها الذین آمنوا، آمنوا بالله و رسوله» (نساء، ۱۳۶)، دلیل قاطعی بر اختیاری بودن آن است؛ در حالی که تصدیق و به طور کلی علم، اختیاری نیست. آن چه در اختیار آدمی است مقدمات آن است (التفات و توجه، تحصیل مقدمات در تصدیقات، تحصیل اجزای تحلیلی و تحلیل یک مفهوم در تصورات؛ ولی پس از آن که مقدمات حاصل شد، بالضروره علم (چه تصویری و چه تصدیقی) حاصل خواهد شد.

۳- ایمان تشکیک بردار و قابل شدت و ضعف است؛ در حالی که تصدیق منطقی تشکیک بردار نیست.

با توجه به این فرق‌ها، نمی‌توان ایمان را همان علم تصدیقی دانست و گفت ایمان از مقوله علم است.

با توجه به مطالب فوق، مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، در موارد گوناگون و به

مناسبت‌های مختلف نظر صدر المتألهین را طرح و رد نمود و غالباً با عبارت «قیل» نظر ملا صدرا را مطرح می‌کند که ما به یک مورد آن اشاره می‌کنیم:

ایشان پس این که ایمان حقیقی را تعریف کرده، آن را عقد دوم قلب دانسته و فرموده است که ایمان صرف علم نیست، بلکه اعتقاد قلبی همراه با التزام عملی است (زیرا علم با کفر و انکار نیز قابل جمع است)، فرمود: «و من هنا يظهر بطلان ما قيل: انّ الايمان هو مجرد العلم والتصديق و ذلك لما مرّ انّ العلم ربّما يجمع الكفر؛ از بیان ما بطلان آن چه گفته شد که ایمان، صرف علم و تصدیق است، روشن گردید؛ زیرا از مباحث گذشته ما روشن شد که علم با کفر هم قابل جمع و سازش است» (علامه طباطبایی، ۱۳۸۹ ق، ج ۱۸، ص ۲۸۲). مباحث گذشته مستدل به آیاتی است از قبیل: «و اضله الله على علم» (جاثیه، ۲۳) و «انّ الذين كفروا و صدّوا عن سبيل الله و شاقّوا الرسول من بعد ما تبين لهم الهدى» (محمد، ۳۲) و «و جهدوا بها و استيقنّتها انفسهم» (نمل، ۱۴) و «و انّ الذين ارتدّوا على ادبارهم من بعد ما تبين لهم الهدى» (محمد، ۲۵)؛ زیرا این آیات صراحت بر این نکته دارند که علم عین ایمان نیست؛ چرا که طبق آیه ۲۳ از سوره جاثیه علم با گمراهی و طبق آیه ۳۲ سوره محمد، علم با کفر و مبارزه با خدا و رسول، و طبق آیه ۱۴ سوره نمل، علم با جحود و انکار حق و نبوت و طبق آیه دوم محمد، با ارتداد، قابل جمع است؛ در حالی که ایمان با هیچ یک از این اوصاف و رفتار قابل جمع نیست؛ پس ایمان را عین علم تصدیقی دانستن خطاست.

حضرت استاد جوادی آملی نیز می‌گوید: «رسوخ و استقرار عقیده در قلب را ایمان می‌گویند و برای رسیدن به آن، علم به تنهایی کافی نیست؛ زیرا گاهی انسان به چیزی عالم است؛ ولی به آن مؤمن نیست» (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۵۶).

چند سؤال و پاسخ

سؤال اول: با علم به صحت و درستی و حقانیت چیزی چگونه ممکن است انسان بر خلاف علم و

تصدیق خود عمل نماید و در مسیری بر خلاف مسیر معلوم خود طی طریق نماید؟

پاسخ: ممکن است انسان بر خلاف علم و آگاهی خود عمل کند؛ زیرا انسان غرائز گوناگون دارد و در کشمکش بین خواسته‌ها و غرایز، گاه جانب یکی را می‌گیرد و دیگری را قربانی انتخاب نخستین و مطلوب خویش می‌نماید؛ به عنوان مثال حقیقت جویی، و حقیقت خواهی و به تعبیر دیگر علم و معرفت‌طلبی و ایمان و گرایش به حق، هر دو از غرایز انسانی است؛ اما بشر در کشمکش غرایز، گاهی حقیقت خواهی و ایمان و گرایش به حق خود را قربانی غرایز نموده، نمی‌گذارد حقیقت جویی وی به حقیقت خواهی بینجامد؛ به عنوان نمونه وقتی کبر، غرور، هوا و هوس، تعصب و تبعیت کورکورانه، با حقیقت خواهی انسانی تعارض کرد با آن که حقیقت جویی انسان، علم را ساخته و پرداخته و آدمی حقیقت را یافته است؛ لکن خود را در برابر غرایز مذکور باخته و عامداً بر غریزه حقیقت خواهی خویش تاخته و آن را فدای غرایز پست حیوانی کرده به سوی باطل ره می‌پیماید. به همین دلیل است که تصدیق منطقی لزوماً به ایمان نمی‌انجامد و آدمی کافر، جاحد، منکر و معاند می‌شود.

سؤال دوم: منشأ اشتباه شخصیتی مانند صدر المتألهین چیست که ایشان ایمان را همان علم و

تصدیق منطقی دانسته و در جای جای کتاب‌هایش به آن پافشاری دارد؟

پاسخ: ظاهراً آن چه منشأ اشتباه ایشان شده اشتراک لفظی واژه تصدیق است؛ زیرا ایمان در لغت و در روایات وارده از معصومین، به تصدیق عنوان شده و منظور از تصدیق در روایات همان تصدیق نحوی است نه تصدیق منطقی؛ یعنی اقرار، اذعان، اعتقاد و اعتراف و در حقیقت اقرار به مضمون تصدیق منطقی است که مرحله بالاتر از خود تصدیق منطقی است. ممکن است شخص تصدیق منطقی داشته باشد؛ ولی تصدیق نحوی نداشته باشد؛ به عنوان مثال اگر شخصی در محکمه شهادت، فهم تصدیقی و یقین حصولی یعنی تصدیق منطقی داشته باشد؛ لکن در مقام ادای شهادت کتمان کند (و یا مدعی علیه به جای اقرار انکار کند)، چنین فردی تصدیق منطقی دارد؛ ولی تصدیق نحوی ندارد.

نظر صدر المتألهین و دیگران که از ایمان به تصدیق منطقی تعبیر می‌کنند، بر این مبناست که در روایات اهل بیت (ع) ایمان به تصدیق عنوان شده است؛ لذا پنداشته‌اند که منظور تصدیق منطقی

است. بر این اساس آن‌ها نیز ایمان را همان علم و تصدیق منطقی معرفی کردند؛ در حالی که منظور ائمه اطهار تصدیق منطقی نیست، بلکه تصدیق نحوی است.

سؤال سوم: در نظر مرحوم علامه طباطبایی، ایمان از علم و یقین برتر دانسته شده و علم تصدیقی به عنوان مقدمه ایمان معرفی شد؛ در حالی که در روایات وارده از طریق اهل بیت اطهار (علیهم‌السلام) یقین، مرتبه‌ای بالاتر از ایمان دانسته شد؛ چنان که ایمان مرتبه‌ای بالاتر از اسلام است. مرحوم کلینی در کافی در کتاب ایمان و کفر، بابی را به نام «فضل الأیمان علی الإسلام و الیقین علی الأیمان» منعقد کرده و در آن باب، روایاتی را مبنی بر برتری یقین بر ایمان از ائمه اطهار (علیهم‌السلام) نقل کرده است. آیا این روایات دلیل بر عدم صحت نظر مرحوم علامه نیست که ایمان را برتر از علم و یقین دانسته است؟

پاسخ: برای روشن شدن این جهت که این نوع روایات با نظر علامه منافاتی ندارد، باید به دو نکته اشاره کنیم: یکی این که ایمان و علم، دو حقیقت مکمل یکدیگرند. مراتبی از علم و یقین (که همان علم تصدیقی است) مقدمه و زمینه ساز ایمان است، و پس از حصول اعتقاد و ایمان و اقدام عبد به عمل بر اساس ایمان، علم و یقین بالاتری برای او پیدا می‌شود؛ یعنی درجه‌ای از یقین برای او حاصل می‌شود و با آمدن این درجه از معرفت و یقین قهراً ایمان عبد نیز کامل‌تر و در مرتبه بالاتری قرار می‌گیرد، و با حصول ایمان در این مرتبه قهراً عمل صالح او نیز به تناسب این درجه از ایمان خواهد بود، و با داشتن ایمان و عمل صالح در این سطح، برای عبد معرفتی شهودی و بالاتر از معرفت قبلی پیدا می‌شود که از آن به «حق الیقین» تعبیر می‌گردد. بنابراین نباید در فهم حقیقت ایمان و علم تأثیر و تعامل این دو را نسبت به یکدیگر هرگز فراموش کرد.

دوم، این که بزرگان فن برای علم و یقین حداقل سه مرتبه قائل هستند:

۱- علم الیقین؛ یعنی اعتقاد راسخ و ثابتی که مطابق با واقع بوده و از طریق استدلال و برهان حاصل می‌شود (تصدیق منطقی)

۲- عین الیقین؛ یعنی مشاهده عالم ملکوت از طریق بصیرت و چشم دل. این که مولا علی (ع)

فرمود: «افاعبد ما لا اری» (صبحی صالح ۱۳۹۵ ق، خطبه ۱۷۹) و یا در سوره تکاثر می‌خوانیم «کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْحَجِيمَ»؛ ناظر به همین مرتبه از علم است.

۳- حق الیقین؛ یعنی انسان از جهت معرفت به جایی می‌رسد که همه موجودات جهان امکان را ربط محض و وابسته به حضرت حق مشاهده می‌نماید و هیچ نوع استقلالی برای آن‌ها نمی‌بینند. بدیهی است این نوع از علم با استدلال و برهان قابل تحصیل نیست، بلکه بر اثر ریاضت‌ها و مجاهدت‌ها و دور کردن صفات رذیله از باطن جان و مزین کردن صفحه جان به ملکات حمیده حاصل می‌گردد؛ یعنی نفس بر اثر تزکیه و تهذیب، شفاف شده، محل تجلی انوار الهی می‌گردد:

با توجه به دو نکته فوق، می‌توانیم نظر ملاصدرا و علامه را بهتر درک کنیم.

ملاصدرا، مرتبه اول علم را «ایمان» دانسته و علامه طباطبایی آن را شرط ایمان معرفی کرده است و معتقد است که مرتبه اول علم، عقد اول قلب و ایمان مرتبه‌ای بالاتر از این مرتبه علم است. آن چه در روایات آمده و یقین را برتر از ایمان دانسته ناظر به مرتبه سوم علم، یعنی حق الیقین است که محصول و ثمره ایمان است؛ لذا وقتی از حضرت رضا (علیه السلام) از معنا و مفهوم یقینی که فوق ایمان است سؤال شد، حضرت در پاسخ فرمود: «التوکل علی الله و التسلیم لله و الرضا بقضاء الله و التفویض الی الله؛ توکل و اعتماد به خدا و تسلیم فرمان خدا، و راضی بودن به قضای خدا، و واگذار نمودن کارها به خداست» (کلینی، ۱۳۸۸ ق، ج ۲، ص ۴۳). چنان که ملاحظه می‌کنید این معنای از یقین، اصل ایمان نیست، بلکه حاصل و اثر و معلول ایمان به خداست و ایمان قبل از حصول این مرتبه از یقین، تحقق پیدا می‌کند و بر اثر عمل به آن اعتقاد، این مرتبه از یقین پیدا می‌شود.

بنابراین، این نوع روایات، با نظر مرحوم علامه منافاتی ندارند. حاصل سخن این که جایگاه ایمان بین علم یقینی منطقی و عین الیقین و حق الیقین است و بعد از علم تصدیقی و قبل از علم الیقین قرار دارد.

ارزیابی

بر این اساس در مقایسه میان نظرات این دو شخصیت علمی (مرحوم ملاصدرا و مرحوم علامه طباطبایی) به نظر می‌رسد حق با علامه است؛ چون نمی‌توان حقیقت ایمان را به علم تصدیقی تعبیر کرد؛ زیرا چنان که از آیات متعدد قرآنی استفاده می‌شود، علم تصدیقی، با جحود، انکار، ارتداد و کفر قابل جمع است. بنابراین نمی‌تواند همان ایمان باشد.

لکن آن چه به نظر می‌رسد، هر چند کلمات ملاصدرا ظهور در علم تصدیقی منطقی دارد، با توجه به شأن و موقعیت علمی و عملی او نمی‌توان پذیرفت که او علم تصدیقی را با ایمان حقیقی مساوی بداند؛ لذا بعید نیست که ایشان، منظورشان از علم، همان یقین مورد نظر روایات باشد و منظورشان از ایمان هم مرتبه عالی آن باشد؛ یعنی مرتبه عالی ایمان و یا به تعبیر ایشان ایمان حقیقی، همان علم و یقین است که از آن به حکمت الهی یاد می‌شود. شاهد بر این ادعا این است که ایشان در جلد ششم اسفار، پس بررسی حکمت الهی، گفته است: «ان هذا القسم من الحكمة ... هو الأيمان الحقيقي بالله و اليوم الآخر...»؛ لذا معلوم است که صرف علم تصدیقی منطقی، حکمت الهی به شمار نمی‌آید.

بنابراین، اگر نظر مرحوم ملاصدرا همان علم تصدیقی باشد، صحیح نیست و ایراد وارد است؛ ولی اگر منظور مضمون روایات یعنی مرتبه عالی علم و یقین باشد، صحیح است؛ لکن ایرادش این است که آن نیز محصول و اثر ایمان حقیقی است نه خود ایمان حقیقی؛ یعنی ایمان یک مرتبه قبل از آن حاصل می‌شود.

نتیجه

۱- حقیقت انسان را بینش‌ها و گرایش‌های او تشکیل می‌دهد، علم و ایمان به عنوان دو فصل ممیز او بشمار آمده که انسان به خاطر علم و ایمانش از سایر جانداران متمایز گشته است. در نکته دوم مقدمه عقاید مختلف فرقه‌های اسلامی در باب ایمان عنوان گردید و به ضرورت بررسی حقیقت ایمان اشاره شد.

- ۲- حقیقت ایمان، از منظر ملاصدرا با استناد به کتاب‌های او مورد توجه و بررسی قرار گرفت و گفته شد که ایشان ایمان حقیقی را همان علم تصدیقی منطقی می‌داند.
- ۳- به تناسب علم تصدیقی منطقی، تصدیق منطقی با مراحل پنجگانه‌ای که دارد توضیح داده شده و اقسام تصدیق منطقی نیز بررسی شده و گفته شد که نظر ملاصدرا کدامین قسم آن است.
- ۴- نظر علامه طباطبایی نیز در باب حقیقت ایمان، و این که ایمان حقیقی برتر و بالاتر از ایمان تصدیقی منطقی، و عقد دوم قلب است توضیح داده شد، و ضمناً تمایز ایمان و تصدیق منطقی و ایراد نظریه ملاصدرا با تمسک به آیات قرآن عنوان گردید.
- ۵- در مرحله بعد برای روشن تر شدن، نظر این دو شخصیت علمی، سه سؤال مطرح و پاسخ داده شد.
- ۶- سرانجام در ارزیابی نظیر این دو فیلسوف بزرگ، گفته شد که اگر نظر ملاصدرا همان باشد که از ظاهر کلامش استفاده می‌شود (ایمان، همان علم تصدیقی است)؛ این نظر مورد ایراد است؛ ولی اگر منظورش از علم تصدیقی همان یقین مطرح شده در روایات باشد؛ یعنی حق الیقین، آن ایراد قبلی را ندارد؛ ولی ایراد دیگری بر اوست که این مرتبه از یقین معلول، محصول و اثر ایمان است نه خود ایمان.

مآخذ

- ۱- جوادی آملی؛ تسنیم، ج ۲ (تهران، نشر اسراء، ۱۳۷۹).
- ۲- شهرستانی؛ ملل و نحل، ج ۱، طبع دوم، افست (۱۳۹۵ ق).
- ۳- صبحی، صالح؛ نهج البلاغه (قم، انتشارات هجرت، ۱۳۹۵ ق).
- ۴- طاهری، حبیب الله؛ درس هایی از اخلاق اسلامی یا آداب سیر و سلوک (قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳ ش).
- ۵- طاهری، حبیب الله؛ درس هایی از علم کلام، ج ۲ (قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۸۱ ش).
- ۶- علامه طباطبایی، محمد حسین؛ المیزان، ج ۱۸، (تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۹ ق).
- ۷- قرآن کریم؛ ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.
- ۸- کلینی، محمد؛ کافی، ج ۲ (تهران، مکتبه اسلامی، ۱۳۸۸ ق).
- ۹- مطهری، مرتضی؛ انسان و ایمان (تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۵۷ ش).
- ۱۰- ملا صدرا، محمد؛ اسفار، ج ۶ (قم، مکتبه مصطفوی، ۱۳۸۶ ق).

